

رخداد

سفری فلسفی از دل یک مفهوم

www.ketab.ir



اسلاوی ژبژک
محسن ملکی و بهزاد صادقیان



سرشناسه: ژیزک، اسلاوی، ۱۹۴۹ - م. Žižek, Slavoj.
عنوان و نام پدیدآور: رخداد/ اسلاوی ژیزک؛ محسن ملکی و بهزاد صادقیان.
مشخصات نشر: تهران؛ نشر بان، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری: ۲۰۰ صفحه.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۴۱۴-۵۹-۳
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا
یادداشت: عنوان اصلی؛

Event: A Philosophical Journey Through A Concept

موضوع: رویدادها (فلسفه)

Events: Philosophy موضوع:

شناسه افزوده: ملکی، محسن، ۱۳۶۶ -، مترجم

شناسه افزوده: صادقیان، بهزاد، ۱۳۶۸ -، مترجم

رده بندی کنگره: B۱۰۵

رده بندی دیویی: ۱۱۱

شماره کتابشناسی ملی: ۷۶۴۹۷۵۸

www.ketab.ir



اسلاوی ژيژک
رخداد: سفری فلسفی از دل یک مفهوم
محسن ملکی و بهزاد صادقیان

چاپ یکم، ترجمه‌ی فارسی: پاییز ۱۴۰۰
حروف نگاری و صفحه‌آرایی: دفتر نشر بان (پریا اسماعیلی)
نمونه خوان: فرهاد گلچین

شمارگان: ۱۰۰، نسخه
لیتوگرافی: طاووس رایانه، چاپ: منصور، صحافی: کیا

همه‌ی حقوق چاپ و نشر این کتاب محفوظ است.

مدیریت هنری و طراحی گرافیک:
استودیو ملی
امید نعم‌الحبيب / مهسا قلی‌نژاد

مرکز پخش: پخش بان
انقلاب، خیابان بزرگمهر، پلاک ۲۲، طبقه‌ی اول
تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۱۸۱۸۳

فروش اینترنتی:
www.agahbookshop.com | www.baan.pub

۵۲,۰۰۰ تومان

[instagram.com/baanpublishers](https://www.instagram.com/baanpublishers) 

کاغذ «بالک»، همراه طبیعت





فهرست

۱۱	مقدمه ی مترجم
۱۹	همگی سوار شوید
۲۵	ایستگاه اول قاب گرفتن، قاب بندی مجدد، در قاب گذاشتن
۴۹	ایستگاه دوم فلیکس کالپا
۷۱	ایستگاه سوم بودائیسیم طبیعی شده
۸۹	ایستگاه چهارم سه رخداد فلسفه
۱۲۳	ایستگاه پنجم سه رخداد روان کاوی
۱۶۳	ایستگاه ششم خنثاکردن رخداد
۱۷۹	مقصد پایانی «خوب ملاحظه کنید»
۱۹۱	نمایه

مقدمه‌ی مترجم^۱

رخدادی مقدم بر رخداد بدیو

عنوان این کتاب، «رخداد»، ناخواسته بدیو را به ذهن خواننده متبادر می‌کند. این کتاب بدیویی‌ترین کتاب ژیزک است، البته به معنایی خاص. از این رو شاید بد نباشد نکاتی کلی را درباره‌ی قرائت ژیزک از بدیو ارائه کنیم تا قابی برای فهم بهتر کتاب حاضر فراهم شود. بدیو در مقاله‌ی «میل فلسفه و جهان معاصر»^۲ گرایش‌های اصلی و جهان‌گستر فلسفه را مشخص می‌کند، گرایش هرمنوتیکی (هایدگر و گادامر)، گرایش تحلیلی (ویتگنشتاین و کارنپ)، و گرایش پست‌مدرن (لیوتار و دریدا). وجه اشتراک این سه جهت‌گیری با تمام تفاوت‌هایشان آن است که ما در پایان متافیزیک قرار داریم و «فلسفه خود در بطن پایان فلسفه مستقر است». باید به جای ایده‌ی حقیقت، ایده‌ی کثرت

۱. برای نوشتن این مقدمه از کتاب ژیزک: *فراسوی فوکو*، فابیو ویگی و هیکو فلدرنر کمک گرفته‌ام.

۲. رجوع شود به کتاب *فلسفه، سیاست، هنر، عشق، آلن بدیو*، از سری کتاب‌های رخداد، گزینش و ویرایش مراد فرهادپور، صالح نجفی، علی عباس‌بیگی.

معانی را بنشانیم. بدیو تفکر خود را گسست از این سه جهت‌گیری اصلی می‌داند. ژیزک نیز با پیروی از بدیو، به این سه جهت‌گیری اصلی تفکر معاصر ایراد می‌گیرد، چرا که هر سه ارجاع به «امر کلی» را حذف می‌کنند و با این کار بر پرسش اساسی عاملیت و کنش خودآئین سوژه سرپوش می‌گذارند.

ژیزک با پرداختن به نسبت میان سوژه و انتولوژی به بن‌بست فلسفه‌ی معاصر یورش می‌برد. مسئله پیوند انتولوژی با نظریه‌ی سوژه است. پرسش مشخص است: اگر سوژه‌ی باخودهمان و خودآئینی در کار نیست، چه بر سر کنش خودآئین می‌آید؟ اگر جایی بیرون گفتارهای متکثر قدرت وجود ندارد، چگونه می‌توان از کنش‌رهایی بخش سیاسی سخن گفت؟ این پرسش در قلب تفکر ژیزک نهفته است. او در کتاب *سوژه‌ی حساس*، راه بدیو در کتاب *پل قدیس و منطق حقیقت: بنیاد کلی‌گرایی*^۱ را پی می‌گیرد و نسبت میان سیاست و کلیت^۲ را مطرح می‌کند. او در این کتاب از مفهوم «رخداد حقیقت» بدیویی دفاع می‌کند. چرا که این مفهوم تا حد زیادی بر پرسش کلیت، همان لولوخورخوره‌ی سه گرایش اصلی تفکر معاصر، نور می‌تاباند.

از نظر ژیزک، سوژه‌ی خط‌خورده و منقسم لکانی دقیقاً چیزی است که امکان مداخله در واقعیت، یعنی امکان تغییر و عاملیت را فراهم می‌کند. البته باید این انقسام و خط‌خوردگی سوژه را واجد حشی «کلی» دانست، نوعی نقطه‌ی اتکای هستی‌شناختی که به هیچ وجه نمی‌توان حذفش کرد. سوژه‌ی ژیزکی به میانجی گسستی ناگهانی از زنجیره‌ی شرایط سوژکتیوی که تعیین‌کننده‌ی حدود و ثغور فرایند سوژکتیو شدن است، ظهور می‌کند. سوژه هم‌بسته است با مواجهه‌ای تروماتیک که موجد انحلال پشتوانه‌ی خیالی سوژکتیویته و شکل‌گیری زنجیره‌ی تازه‌ای از ارجاعات نمادین و یک رویه‌ی کاملاً متفاوت سوژکتیو شدن می‌گردد. از این لحاظ ژیزک و بدیو بسیار به هم نزدیک‌اند، هر دو سوژه را به میانجی وفاداری به یک رخداد حقیقت تروماتیک تعریف می‌کنند که کارکرد نمادین را به حالت تعلیق درمی‌آورد. ژیزک در *سوژه‌ی حساس* در شرح نظریه‌ی رخداد بدیو می‌نویسد: «گاهی، به شکلی سراسر

۱. ترجمه‌ی مراد فرهادپور و صالح نجفی، نشر ماهی.

2. universality.

حادث و پیش‌بینی ناپذیر و کاملاً خارج از دسترس دانش وجود، رخدادی رخ می‌دهد که به بُعدی سراسر متفاوت تعلق دارد — بُعد ناوجود.... بدین معنا رخداد از دل هیچ ظهور می‌کند: نمی‌توان آن را در مختصات وضعیت توضیح داد، این بدان معنا نیست که این مداخله‌ای از بیرون یا فراسوست — رخداد خود را دقیقاً به خلأ هر وضعیت ضمیمه می‌کند، به عدم انسجام و/ یا مازاد ذاتی و درونی آن. رخداد، حقیقت وضعیت است که آن چه را که وضعیت رسمی "سرکوب می‌کند" مرئی و خوانا می‌سازد، اما همیشه مکانی مشخص دارد — یعنی حقیقت همیشه حقیقت یک وضعیت خاص است.

بدیو بر وفاداری به یک مواجهه‌ی تصادفی تروماتیک تأکید می‌کند، یعنی تصمیماتی که پس از مداخله‌ی رخداد در واقعیت گرفته می‌شود، ژیزک اما بیش‌تر به ماهیت مقوم خود رخداد می‌پردازد، یعنی رخداد مواجهه با امر واقعی. سوژه‌ی ژیزکی اساساً هیچ نیست جز مواجهه‌ی خودویرانگر با امر واقعی، اما برای بدیو سوژه وفاداری به این مواجهه و دگرگونی آن به مجموعه‌ای سیاسی و اجتماعی از کنش‌هاست. به بیان لکانی، سوژه‌ی بدیو همیشه از پیش به درون فرایند سوژکتیو شدنی پرتاب شده است که به واسطه‌ی مواجهه با رخداد حقیقت در مقام امر واقعی تعیین یافته. مسئله در واقع نسبت میان سوژه و رخداد است. از نظر بدیو، سوژه همیشه از پیش درون رخداد جاگرفته است، زیرا سوژه به واسطه‌ی وفاداری به رخداد تعریف می‌شود و رخداد همیشه فقط برای سوژه‌ی درگیر و متعهد وجود دارد، سوژه‌ای که ردهای رخداد را تشخیص دهد و دنبال کند. از این منظر بدیو و ژیزک هر دو از بیخ و بن مخالف برداشت و اسازانه و پست مدرن از تعویق بی‌پایان مواجهه با حقیقت‌اند: رخدادهای حقیقت نه تنها ممکن‌اند، بلکه مطلقاً درون ماندگارند، همیشه از پیش درون افق اجتماعی و نمادین جای دارند. تا بدین جای کار، نگاه بدیو و ژیزک به رخداد نزدیکی و شباهتی بسیاری دارد، اما تفاوت‌هایی ریشه‌ای به تدریج پدیدار می‌شود.

اولین تفاوت ریشه‌ای به صورت‌بندی مسئله‌ی منفیت بازمی‌گردد. بدیو نقش بنیادین رانه‌ی مرگ در نسبت‌اش با ناخودآگاه رانفی می‌کند؛ ژیزک اما به قلمرو میان دو مرگ اشاره می‌کند، به قلمرو میان نظم نمادین و امر واقعی،

همان قلمرویی که با تأکید بر رانه‌ی مرگ سر از آن درمی‌آوریم. مسئله برای ژیزک گسست از جهان قانون و تخطی است، آن هم به میانجی رانه‌ی مرگ، نیرویی که باعث می‌شود برای قانون بمیریم و به عشق مسیحی آری بگوییم. از نظر ژیزک این مردن برای جهان قانون «به میانجی رانه‌ی» مرگ چیزی است که بدیو توجه کافی بدان نمی‌کند. مسئله بر سر منفیتی است که باعث شکست هر جریان سوپزکتیو شدن می‌شود؛ ژیزک در این باره می‌نویسد: «راه لکان راه سنت پل یا بدیو نیست: روانکاوی روان سنتز نیست؛ از پیش یک هارمونی جدید، یک رخداد حقیقت جدید را فرض نمی‌گیرد. صرفاً صفحه را پاک می‌کند... از نظر لکان، منفیت، ژست منفی پا پس کشیدن، مقدم است بر هر ژست ایجابی یکی شدن پرشور با یک آرمان.... لکان به طور ضمنی تعادل میان مرگ و رستاخیز را به نفع مرگ تغییر می‌دهد... لکان در این جا از بدیو و سنت پل راهش را جدا می‌کند: پس از فروید نمی‌توان مستقیم به یک رخداد حقیقت ایمان داشت؛ هر رخدادی از این قسم در نهایت صورت ظاهری می‌ماند که خلئی متقدم را که نام فرویدی‌اش رانه‌ی مرگ است در هاله‌ی ابهام می‌پوشاند و پنهان می‌کند. از این رو، در خصوص تعیین مکان دقیق این قلمرو فراسوی حکم رانی قانون، لکان با بدیو فرق دارد». برای بدیو قلمرو فراسوی دانش یا نظم وجود رخدادی است که در یک حقیقت ایجابی مشارکت می‌کند؛ از نظر لکان این قلمرو مطابقت دارد با لاملا، لیبیدوی نامرده و فنا ناپذیر و اساساً غیرگفتمانی نهفته در رانه‌ی مرگ. در واقع فرق میان بدیو و لکان، از نظر ژیزک از این قرار است: «نکته‌ی اصلی بدیو آن است که از یکی کردن سوژه با خلأ مقوم ساختار پرهیز کند — این یکی گرفتن از پیش سوژه را انتولوژیزه می‌کند و به آن خصلتی هستی‌شناختی می‌بخشد، البته به شکلی کاملاً منفی — یعنی، سوژه را بدل به چیزی هم‌جوهر با ساختار می‌کند... در برابر این انتولوژیزه کردن سوژه، بدیو از "نادر بودن"، ظهور محلی — حادث — شکننده — گذرای سوپزکتیو پشته حرف می‌زند: وقتی رخداد حقیقتی به شکلی حادث و پیش‌بینی ناپذیر رخ می‌دهد، سوژه در آن جا هست که به رخداد وفادار باشد، آن هم از طریق تشخیص ردهای

آن در وضعیتی که رخداد، حقیقت‌اش است... حال آن‌که سوژه رُست منفی گسستن از قیود وجود است که فضای سوژکتیو شدن را می‌گشاید.

از نظر ژیزک، سوژه اساساً هم‌بسته است با فقدان در دیگری بزرگ یا عدم انسجام ریشه‌ای دانش. سوژه دقیقاً در سطح عدم انسجام ریشه‌ای واقعیت بیرونی در آن مداخله می‌کند. واقعیت فقط از طریق سوژه به نوعی انسجام خیالی می‌رسد، سوژه‌ای که با سوژکتیو شدن (همان اختگی نمادین لکانی) یا انکار ریشه‌ای خلأ یا تهی‌بودگی مقوم خویش حفره‌ی دیگری بزرگ را پر می‌کند. نباید فراموش کنیم که عمل سوژکتیو شدنی که سوژه به وسیله‌اش ایجابیت جهان بیرونی را تعیین می‌کند در عین حال خلأ نهفته در قلب سوژه را نیز پر می‌کند. سوژه با پر کردن خلأ دیگری بزرگ که در آن واحد سوژه و واقعیت بیرونی را بنیاد می‌نهد، ناگزیر شرایط امکان این شکاف را بازتولید و این شکاف را در نظم نمادین از نو درج می‌کند. از این رو سوژکتیویته اساساً برای ژیزک، برخلاف بدیو، به میانجی «رانه‌ی مرگ» تعریف می‌شود؛ حرکت دوری حول بن‌بستی درونی، مانع و سدی تقلیل‌ناپذیر که هم‌بسته با سوژه است. شاید از این جهت بدیو بیش‌تر به آلتوسر و لاکو و دریدا نزدیک است تا به لکان و ژیزک؛ او نیز امکان انطباق سوژه با منفیت بنیادین خودش را انکار می‌کند. به عبارت دیگر، شاید بتوان گفت در نظام فکری ژیزک انکار خدادی پیش از رخداد بدیو در کار بوده است، رخدادی مطابق با منفیت رانه‌ی مرگ.

بدیو و ابداع کانتیانیسم برای عصر حاضر

ژیزک در جایی اشاره کرده است که فلسفه‌ی بدیو ابداع کانتیانیسم برای دوران معاصر است. ضدیت بدیو با رانه‌ی مرگ و منفیت در قاموسی روانکاوی از نظر ژیزک ریشه در کانت‌گرایی پنهان او دارد، که اساسی‌ترین نمود آن تمایز بدیو میان وجه ایجابی وجود و نظم رخداد حقیقت است. بدیو به تعبیری در دامی کانتی اسیر می‌شود، زیرا رخداد حقیقت در تفکر او هیچ نیست جز تلاشی بی‌پایان برای تشخیص رده‌های رخداد حقیقت. از

نظر بدیو، حقیقت نمی‌تواند چون حقیقتِ «همه یا کل» وضعیت درک شود، و عواقب استالینیسیم و انقلاب فرهنگی از نظر او شاهدهی بر این مدعا نیست. اما از منظرِ هگلی لکان، هسته‌ی «نام‌ناپذیر» یعنی حقیقت همیشه از پیش با ماست. از نظر ژیزک در منظر پارالاکسی، «سیاست ناب» بدیو دقیقاً از تقابل غلط وجود و رخداد، و عدم درک تفاوت کمینه‌ی میان این دو نشئت می‌گیرد. ژیزک در کتاب خود درباره‌ی دلوز به سراغ بدیو می‌رود و اشاره می‌کند که اشتباه بدیو آن است که رخداد را بیرونی وجود می‌بیند، حال آن‌که باید آن را تفاوت کمینه‌ای دید که درونی خود نظم وجود است. این واقعیت که بدیو شر را زور کردن امر نام‌ناپذیر، همان رؤیای نامیدن تام و تمام، می‌داند دال بر این است که هنوز در مختصات ایده‌ی تنظیمی کانتی فکر می‌کند، چرا که اخلاقی حقیقت بدیو بدل می‌شود به «اخلاق احترام به امر واقعی نام‌ناپذیر که نمی‌توان زورش کرد»، موضوعی که در قرائت بدیو از مالارمه نیز به روشنی آشکار می‌شود. پرسش ژیزک صریح و دقیق است: آیا «بدیو، این ضدلویتاس اعظم، با موضوع احترام به امر نام‌ناپذیر به شکلی خطرناک به همان مفهوم لویتاسی احترام به غیریت نزدیک نمی‌شود؟» اما ژیزک رخداد را چگونه می‌فهمد؟ او رخداد را واجد حیثی «واقعی» می‌داند، یعنی آن را در مختصات تنش میان امر واقعی محال و امر نمادین، یا تنش میان ابدیت و تاریخ درک می‌کند. ژیزک برای طرح این موضوع «هم‌زمانی امر واقعی و امر نمادین» را مطرح می‌کند. از نظر بدیو، این هم‌زمانی به معنای هم‌جوهریت وجود و رخداد است: رخداد همیشه از پیش در وجود درج شده است، و از طریق تأکید بر رانه‌ی مرگ ظهور می‌کند، رانه‌ی مرگی که نقش‌اش به واسطه‌ی این اصل لکانی مشروعیت می‌یابد که سوژه اساساً تهی است. نقد دقیق ژیزک به بدیو موضوع را روشن می‌سازد: «بدیو مشکلی کانتی دارد که ریشه در دونالیسم وجود و رخداد در تفکر او دارد، دونالیسمی که باید از آن فراتر رفت. تنها راه خروج از این مخمصه آن است که بپذیریم امر واقعی نام‌ناپذیر یک مرز بیرونی نیست، بلکه یک مرز مطلقاً درونی است... درست مانند امر واقعی لکانی که بیرونی امر نمادین نیست، بلکه آن را از درون نه — همه می‌کند، امر نام‌ناپذیر درونی حوزه‌ی نام‌هاست... این و فقط این معنای دقیق

گذر واقعی از کانت به هگل است؛ نه گذار از نام‌گذاری ناکامل / محدود به نام‌گذاری کامل و سرشار (دانش مطلق) بلکه گذار خود مرز نام‌گذاری از بیرون به درون». امر واقعی برای لکان حضور مکانی رخدادی است؛ این تضمین نمی‌کند که تغییر رخ خواهد داد، که مواجهه‌ی تروماتیک مادیت خواهد یافت و محقق خواهد شد. از نظر بدیو، ممکن است رخداد رخ دهد و هیچ چیز تغییر نکند زیرا ممکن است کسی اهمیت آن را تشخیص ندهد، چون از نظر او، مداخله‌ی سیاسی با نامیدن آغازین رخداد در مقام رخداد آغاز می‌شود؛ اما از نظر ژیزک، رخداد همیشه رخ می‌دهد زیرا به امر نمادین چسبیده است و از آن جدایی‌ناپذیر است. به عبارت دیگر، امر واقعی لکانی فقط از طریق نظم نمادین دست‌یافتنی است. یعنی ما فقط به میانجی آثار امر واقعی، یا بر اثر پیامدهای یک فرایند نمادین شدن شکست خورده است که از امر واقعی باخبر می‌شویم. امر واقعی در آن واحد هم شیء مطلق است که دسترسی به آن ممکن نیست، و هم سدی که مانع از این دسترسی مستقیم می‌شود. شئی که از چنگ ما می‌گریزد و پرده‌ی تحریف‌کننده‌ای که باعث می‌شود شیء را از دست بدهیم. یعنی «آنچه ما شکاف میان خودمان و شیء مطلق می‌دانیم خود آن شیء مطلق است». مسئله بر سر نوعی تغییر منظر است. به قول ژیزک: «حقیقتی در کار است و همه چیز نسبی نیست؛ اما این حقیقت حقیقت یک تحریف وابسته به منظر است، نه حقیقتی که دیدگاهی ناقص از یک منظر تک‌سویه آن را تحریف کرده باشد». البته سرآخر باید نکته‌ای را به نقد ژیزک به بدیو اضافه کنیم. باید تنش میان قرائت کانتی و قرائت هگلی از رخداد را نه بیرون تفکر بدیو، بل درون آن قرار داد، همچون تنشی که فلسفه‌ی او را دوپاره می‌کند. این دو قرائت از پیش درون تفکر بدیو درج شده است. گواه این واقعیت آن است که بدیو خود از تعبیر دریدایی «مکمل» برای اشاره به رخداد استفاده می‌کند: «وجود یک عرضه‌ی رخدادپذیر در یک وضعیت خاص به هیچ روی تضمین نمی‌کند که حتماً تحولی به وقوع خواهد پیوست. برای وقوع تغییر در وضعیت، چیزی دیگر و اضافه بر آن چه هست یا به تعبیر بدیو نوعی مکمل لازم است که از آن به یک رخداد تعبیر می‌کنیم».^۱

۱. «درآمدی به فلسفه‌ی بدیو»، کتاب فلسفه، سیاست، هنر، عشق، آلن بدیو، گزینش و ویرایش مراد فرهادپور، صالح نجفی و علی عباس بیگی.